

بررسی اندیشه های فلسفی در شعر شاملو

فاطمه غفوری^۱

چکیده

هستی شناسی، موضوع اصلی فلسفه است و نخستین بحث مورد علاقه فلاسفه بحث درباره هستی شناسی یا معرفت شناسی است. فلسفه از همان آغاز با شعر فارسی هم نشینی داشته و در آثار بزرگانی چون فردوسی، خیام، حافظ و مولوی برجسته بوده، در شعر بسیاری از شاعران برجسته معاصر، بویژه احمد شاملو اندیشه های فلسفی یکی از ارکان مهم به شمار می رود.

اگرچه این شاعران به حکیم یا فیلسوف شهره نیستند اما شعرشان آکنده از نکات معنوی و حکمی و فلسفی است. هستی شناسی شعر شاملو مقامی بس رفیع در شاملو شناسی دارد و شعر شاملو یا نظریه سیاسی و اجتماعی شعر شاملو منبعث از نگاه شاعر به انسان، جهان و خداست و غفلت از این مهم، دیدگاههای متعارض و متخاصمی را نسبت به شاملو ایجاد کرده به گونه ای که برخی او را بی خدا و بی اعتقاد می خوانند، گرچه شاملو شاعری زمینی است ولی غالب موضوعات و مضامین آثارش در قالب مصطلحات مابعد الطبیعی و مفاهیم مرتبط با عالم معناست.

از جمله مضامین معنوی و فلسفی که در شعر شاملو تجلی یافته بحث هستی شناسی و دیدگاه او درباره خدا و جهان هستی است.

با توجه به کثرت مضامین فلسفی در شعر شاملو، این پژوهش بر آن است تا از میان اندیشه های فلسفی موجود در شعر شاملو، موضوع خدا و جهان هستی بویژه انسان را مورد بررسی قرار دهد و دیدگاه شاعر درباره خدا و انسان را بیان نماید و بی اعتقادی شاعر که گروهی با تاکید بر اشعار او بر آن اصرار ورزیده اند را انکار نماید و از سویی بیان دارد که شاملو شاعری انسان گرا یا اومانیست است و انسان اومانیست انسانی مسوولیت پذیر، مسوولیت گرا، دردمند، رنجور، آزادیخواه و متعهد و تلاشگر است.

واژگان کلیدی: اندیشه های فلسفی، هستی شناسی، خدا، جهان هستی، انسان، شعر شاملو

مقدمه

هستی شناسی، موضوع اصلی فلسفه است و نخستین بحث مورد علاقه فلاسفه بحث درباره هستی شناسی یا معرفت شناسی است. فلسفه از همان آغاز با شعر فارسی هم نشینی داشته و در آثار بزرگانی چون فردوسی، خیام، حافظ و مولوی برجسته بوده، در شعر بسیاری از شاعران برجسته معاصر، اندیشه های فلسفی یکی از ارکان مهم به شمار می رود بویژه احمد شاملو. و گرچه این شاعران به حکیم یا فیلسوف شهره نیستند اما شعرشان آکنده از نکات معنوی و حکمی و فلسفی است هستی شناسی شعر شاملو مقامی بس رفیع در شاملو شناسی دارد و شعر شاملو یا نظریه سیاسی و اجتماعی شعر شاملو منبعث از نگاه شاعر به انسان، جهان و خداست و غفلت از این مهم، دیدگاههای متعارض و متخاصمی را نسبت به شاملو ایجاد کرده به گونه ای که برخی او را بی خدا و بی اعتقاد می خوانند.

دیگری گبرش می خوانند، یکی جبرگرا، یکی اومانیست یا انسان گرای بریده از هستی یا خدا، یکی او را نیپیلیست و پوچگرا می خوانند، دیگری رئالیست، یکی ماتریالیست و یکی نیز شاعر زندگی و هرکسی از ظن خود یار شاعر می شود.

اما آنچه دیگران از آن غافل مانده اند، توجه عمیقی است که شاملو به مفاهیم مجرد و بخصوص ما بعدالطبیعی نشان می دهد و آن را به صورت های مختلف بیان می دارد که:

من آن مفهوم مجرد را جسته ام

من آن مفهوم مجرد را می جویم

^۱ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اناز

گرچه شاملو شاعری زمینی است ولی غالب موضوعات و مضامین آثارش در قالب مصطلحات مابعدالطبیعی و مفاهیم مرتبط با عالم معناست.

در سروده‌های شاملو «آن» غیرقابل بیانی است که در دیگر شاعران نو پرداز کمتر یافت می‌شود و باعث جذابیت خاص به شعر شاعر گردیده و از وی چهره‌ای ممتاز در میان شاعران هم سبک وی ساخته است. شاملو همانند شاعرانی چون خیام، غالب، اقبال، نیما و مولوی بیشتر اندیشه پرداز است تا شاعر به معنای متداول، زیرا سروده‌های وی، کلامی است که عقل را فقط با استعانت از منطق، پیش از قلب به خود مشغول می‌دارد و بر آن تأثیرگذار است و او را باید بیشتر به عنوان متفکری شاعر مورد بررسی قرار داد تا شاعری متفکر. از جمله مضامین معنوی و فلسفی که در شعر شاملو تجلی یافته بحث هستی‌شناسی و دیدگاه او درباره خدا و جهان هستی است.

سخن گفتن درباره خدا، خالق هستی به صراحت یا به کنایه در اشعار شاملو دیده نمی‌شود بلکه با تحلیل اشعار شاملو می‌توان موضع او را نسبت به مسائل مابعدالطبیعی و مجرد و نوع و شیوه نگرش او به جهان، انسان و مرگ و ... را جستجو کرد اما آنچه مسلم است شاملو تحت تأثیر اندیشه‌های فلاسفه و ادبا و شعرایی که تفکر اگزیستانسیالیستی داشتند بویژه نیچه، ژان پل سارتر و کامو و ... قرار گرفته و رگه‌هایی از این تأثیر در اشعار او دیده می‌شود.

مخرج مشترک اندیشه این اندیشمندان مقوله آزادی، انسان، جبر، مسئولیت، امید، مرگ و ... می‌باشد و بیشترین مضمون اشعار شاملو را این مفاهیم تشکیل می‌دهد.

با توجه به کثرت مضامین فلسفی در شعر شاملو، این پژوهش بر آن است تا از میان اندیشه‌های فلسفی موجود در شعر شاملو، موضوع خدا و جهان هستی بویژه انسان را مورد بررسی قرار دهد و دیدگاه شاعر درباره خدا و انسان را بیان نماید و بی اعتقادی شاعر که گروهی با تکیه بر اشعار او بر آن اصرار ورزیده‌اند را انکار نماید و از سویی بیان دارد که شاملو شاعری انسان‌گرا یا او ما نیست است و انسان اومانیزم انسانی مسئولیت‌پذیر، مسئولیت-گرا، دردمند، رنجور و آزادیخواه و متعهد و تلاشگر است.

الف) خدا در شعر شاملو پژوهش‌های شعر معاصر فارسی
خدا در شعر شاملو اهمیت بسیار دارد و بسیار متعالی است و شاعر برای نشان دادن هرچه که متعالی و بلندمرتبه است آن را با خدا یکی می‌داند.

خدای شاملو، خدایی است که انسان آفریده اما سرنوشت انسان را به دست خود انسان سپرده دیدگاه شاملو درباره خدا، با دیدگاه مولوی تفاوت دارد. خدای مولانا خدایی است که هم نای و هم نوای مولانا از اوست، همه چیز مولانا از اوست و از خود اراده‌ای ندارد.

اما شاملو معتقد است انسان موجودی است که از جانب خدا پا به عرصه هستی نهاده و سرنوشت او به دست خودش رقم می‌خورد و مسئولیت اعمالش بر دوش خودش است نه خدایش. او در تصمیمات خود به خدا توکل نمی‌کند البته این با بی‌اعتقادی به خدا متفاوت است. برخی با استناد به پاره‌ای از اشعار شاملو، او را آته‌ئیست یعنی بی‌اعتقاد به خدا می‌دانند از جمله در شعر «جهان را که آفرید؟» (مجموعه اشعار به دفتر اول؛ ۸۶۶)

اما واقعیت چیز دیگری است. شاملو در این شعر به دنبال گوشزد کردن مسئولیت انسان به خود است، او در این شعر ما حاصل مبارزات سیاسی - اجتماعی جامعه خود را باز خوانی می‌کند «جهان را که آفرید؟»

جهان را؟

من آفریدم

به جز آن که چون منش انگشتان معجزه گر باشد

که را توان آفرینش این هست؟

جهان را

من آفریدم».

شاملو، جهان را، امید را و آزادی را با خدا مشابه می داند و در واقع هر آنچه را از دیدگان او زیباست، عشق، نور، شوق در کلمه خدا به اوج می رساند.

او در یکی از شعرهای سپیدش با عنوان «و تباهی آغاز یافت» موضوعی را مطرح می نماید که مشمول تعریف همان آگزیستانسیالیسم الهی است. این شعر دارای چهار بند است و ساختار کلامی آن تعهداً به شیوه متون مقدس و آیات آسمانی است. البته موضوعات مذکور در هر یک از این چهار بند سابقه ای طولانی در تاریخ دین و ادبیات جهان دارند که شاملو آنها را به بیانی دیگر مطرح می سازد.

«نوشتن شعر و تباهی آغاز یافت»

در بند نخست از ظهور انسان بر پهنه خاک سخن می گوید:

«سپس پای ها استوارتر بر زمین بداشت / تیره پشت راست کرد / گردن به غرور برافراشت و فریاد برداشت / اینک من، آدمی! پادشاه زمین! / و جانداران همه از غریو او بهراسیدند / و غروری که خود به عرش او پنهان بود بر جانداران همه چیره شد / و آدمی جانوران را همه در راه نهاد / و از ایشان برگذشت / و برایشان سر شد از آن پس که دستان خود را از اسارت خاک باز رها کنید.

که آفرینش او موجب شگفتی شگفت انگیزترین مخلوقات گردیده است.

در بند دوم یا همان سیاق کلامی، موضوعی با سابقه طولانی عنوان می شود که حکایت از سلطه نیروی عقلانی آدمی بر موانع و نیروهای طبیعی دارد. این نیز موضوعی است که بخصوص در قرآن به صورت های مختلف مذکور است و این قدرت عقلانی که شاملو تلویحاً مطرح می سازد در آیه ۳۳ سوره الرحمن به «سلطان» تعبیر شده است.

در بند سوم می گوید پس از آن که انسان «صورت خاک را بگردانید / ورود و دریا را به مهر خویش داغ بر نهاد به غلامی / و به هر جای، با نهاد خاک پنجه در پنجه کرد به ظفر / و زمین را یکسره باز آفرید به دستان / آنگاه با دستان خویش بت (خدا) را آفرید «به خاک و به چوب و به خرسنگ / و به حیرت در آفریده خویش نظر کرد... و او را نماز برد...» این اندیشه نیز در کتاب های آسمانی بویژه تورات (سفر پیدایش، باب اول، آیه ۷) دیده می شود که خدا انسان را به صورت خویش آفرید.

حقیقت این است که آدمی برای فهم حیات، چاره ای جز پنداشتن خدا به هیأت خویش ندارد، زیرا فهم خالق هستی فقط با معیارهای محدود ذهن بشری ممکن است.

شاملو در آخرین بند این شعر سپید، تأسف می خورد که آدمی مقهور آفریده خود می شود. چندان که دستان معجزه گرش را برای گدایی نیاز و برکت به درگاه خدا گسیل می دارد از این لحظه است که به عقیده وی تباهی آغاز می شود. یعنی این که انسان پس از خلق خدا، خودی خویش را در می بازد و از سند شوکت و غرور در موضع ضعف و نیاز و گدایی و بندگی می افتد. مفهوم نهایی سخنان شاملو سابقه ای کهن در عرفان ایرانی دارد. در انا الحق حلاج در سبحان ما اعظم شأنی با یزید و نیز در کلام مولانا. مولانا نیز خداپرستی منفعلانه و مبتنی بر ضعف را به کرات نفی می کند:

به عشق روی تو من رو به قبله می آرم و گرنه من ز نماز وز قبله بیزارم
(مولوی)

انسان آرمانی مولانا کسی است که نه تنها بر درگاهش دست به تضرع نمی گشاید، بلکه او را با دستان خود به چنگ می آورد:

به زیر کنگره کبریانش مردانند فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر
(مولوی)

شاملو نیز در دهمین شبانه از کتاب «آیدا: درخت و خنجر و خاطره» اندیشه‌ای از همین دست را بیان می‌دارد که در واقع حکایت از قدرت آمیخته به استقلال می‌کند:

اینک محراب مذهب جاودانی که در آن/ عابد و معبود و عبادت و معبد/ جلوه‌ای یکسان دارند. (دیوان شاملو، ۵۳۹)

مفهوم نهایی این نوع خداپرستی که عارفان راستین بدان پای بندند منطبق است با این حدیث قدسی که «ان الله رجلاً اذا ارادوا اراد» خدا را از این منظر پرستیدن از موضع قدرت است نه ضعف و خشوع. شاملو طالب خدایی است که آفریده‌هایش متکی به خود و دارای منش متعالی باشند نه عروسک‌های مطیع و خاکسار دستگاه آفرینش.

مرا دیگر گونه خدایی می‌بایست/ شایسته آفرینه‌ای/ که نواله ناگزیر را/ گردن کج نمی‌کند شاملو در شعری با عنوان «دیگر تنها نیستم» که در مجموعه «هوای تازه» آمده:

بر شانه من کبوتری است که از دهان تو آب می‌خورد/ بر شانه من کبوتری است که گلوی مرا تازه می‌کند// که با من از روشنی سخن می‌گوید/ و از انسان که رب النوع همه خدای‌هاست/ من با انسان در ابدیتی پرستاره گام می‌زنم/ / آدم‌ها هم تلاش حقیقت‌اند/ آدم‌ها همزاد ابدیت‌اند/ من با ابدیت بیگانه نیستم// با من از روشنی حرف می‌زنی و از انسان که خویشاوند همه خداهاست (مجموعه آثار، ص ۲۱۹، ۲۲۰)

دیدگاهی شبیه حلاج و با یزید و مولانا دارد که در بستر تجربه وحدانی مطرح شده است. این اندیشه استعلائی که ریشه در عرفان پویا و متعالی دارد و در شعر شاملو به صورت‌های دیگر نیز مطرح می‌شود. در سروده‌ای با عنوان «حماسه» در دفتر «لحظه‌ها و همیشه‌ها» می‌گوید: انسان خداست/ حرف من این است / گر کفر یا حقیقت محض است این سخن/ انسان خداست/ آری این است.

شاملو این اندیشه را در سروده‌ای دیگر به نام «آشتی» که بسیار در خور تأمل و از اشعار استثنایی و پر معنای اوست، به روشنی می‌گشاید: او در این شعر که دو پاره تقسیم شده از عظمت و جلال خدای گونه انسان سخن می‌گوید. در بخش نخست انسان از خدا شکوه می‌کند و از این که او را به صورت «ذره بی‌شکوهی، آفریده و ژرفای اقیانوس و شکوه کوه را به وی نداده زبان به اعتراض می‌گشاید.

«اقیانوس است آن: ژرفا و بی‌کرانگی/ پرواز و گردابه و خیزاب/ بی آن که بداند کوه است این: شکوه پا در جانی/ فراز و فرود گردن کشی/ بی این که بداند.

مرا ما انسان آفریده‌ای: ذره‌ی بی‌شکوهی/ گدای پشم و پشک جانوران/ تا تو را به خواری تسبیح گوید/ از وحشت قهرت به خود بلرزد/ بیگانه از خود جنگ در توزند/ تا توکل باشی/ مرا انسان آفریده‌ای/ شرمسار هر لغزش ناگزیر تنش/ سرگردان عرضات دوزخ و سرنگون چاهسارهای عفن/ یا خشنود گردن و نهادن به غلامی تو/ سرگردان باغی بی‌صفا با گل‌های کاغذین/ فانیم آفریده‌ای/ پس هرگزت دوست نخواهد بود که پیمان به آخر برد/ / بر خود مبال که اشرف آفرینگان توام من / با من خدای را/ شکوهی مقدر نیست (مجموعه آثار، ص ۱۰۲۸ تا ۱۰۳۰).

سپس در بخش دوم این شعر که پاسخی است به سؤال مطرح شده در بخش نخست، به انسان گفته می‌شود که او از خود تصویری غلط دارد زیرا به ارزش‌ها و توانایی‌های خود پی نبرده. او به واقع اشرف مخلوقات است و عالم وجود از او معنا می‌یابد. او برتر و عظیم‌تر از همه کائنات است چندان که همه عالم را می‌تواند در آغوش گیرد.

«نقش غلط مخوان / هان! / اقیانوس نیستی تو / جلوه‌ی سیال ظلمات درون/ کوه نیستی/ خشکینه‌ی بی‌انعطافی محض/ انسانی تو/ سرمست خمب فرزانی‌ای/ که هنوز از آن قطره‌ای بیش درنکشیده/ از معماهای سیاه سر بر آورده/ هستی/ معنا ی خود را با تو محک می‌زند/ از دوزخ و بهشت و فرش و عرش بر می‌گذری/ و دایره‌ی حضورت/ جهان را/ در آغوش می‌گیرد/ نام توام من / به یاوه معنایم مکن!» (مجموعه آثار، ص ۱۰۲۸-۱۰۳۰)

شعر، آشتی، که تمامی آن در اینجا نقل شده به لحاظ ساختاری و محتوایی نظایر بسیار در آثار شاعران و عارفان و متفکران ایران و جهان دارد (مولوی، خیام، اقبال، تاگور و ...).

این اشعار نشان از گرایش بی‌ریای گوینده و اعتقاد قلبی او به خالق جهان است. و چنین شکوه‌ای نشان از صمیمیت و صفای باطن شکوه‌کننده در ارتباط باشکوه نیوش مهربانی دارد که چون او را قادر مطلق می‌داند، زبان به گلایه و ایراد می‌گشاید.

شاملو در ابیات زیر:

فانی‌ام آفریدی/ پس هرگز دوستی نخواهد بود که پیمان به آخر برد/ بر خود مبال که اشرف آفرینگان توأم من....
از میرایی انسان شکایت می‌کند، نکته‌ای که شاعر می‌گوید انسان به ارزش‌ها و امکانات خدا داده خویش به درستی واقف نیست، موضوعی است که به صورت‌های مختلف در قرآن بیان شده و بخصوص در سوره الرحمن به کرات تکرار می‌شود که تأکیدی است بر ارزش عقل آدمی که او را اشرف آفریدگان ساخته است.

قیاس انسان با کوه و دریا و برتر شمردن وی از آن دو در آیه ۷۲ سوره احزاب به روشنی مطرح شده است. پیام اصلی شعر شاملو در این است که ارزش آدمی در خودشناسی و درک صحیح از خویشتن خویش است. یکی دیگر از نکته‌های قابل تأمل در شعر شاملو توجهی است که شاعر به ارزش‌های انسانی نشان می‌دهد. نمونه این ارزش‌ها را می‌توان در آموزه‌های دینی، عرفانی، اخلاقی و همچنین در آداب اجتماعی و روشنفکری بسیار یافت. بنابراین می‌توان گفت که انسان آرمانی او به گونه‌ای که در شعرش تصویر و توصیف می‌شود، خارج از حوزه‌های یاد شده نیست. بارزترین ویژگی این انسان آن است که فردی شجاع و جامعه‌اندیش است، مردم را به خود ترجیح می‌دهد، حق را از ناحق می‌شناسد، به خالق هستی مهر می‌ورزد و در پی کمال بخشیدن به آفریده‌های اوست، از آگاهی اجتماعی و فرهنگی برخوردار است، هنر را به معنای واقعی می‌شناسد، هنرمند را قدر می‌نهد، زیبایی را دوست دارد و چون چنین است خود را نیز زیبا و دلپذیر می‌نماید، سطحی‌نگر نیست، ارزش‌های تثبیت شده را مورد بازنگری قرار می‌دهد و از تردید به یقین می‌رسد. برای حقایق ازلی و ابدی دلیل نمی‌جوید، آزاده است و خود را تافته جدا بافته نمی‌داند، به زندگی اعتبار می‌بخشد، از کنار رویدادهای اجتماعی و سیاسی بی‌تفاوت نمی‌گذرد، تیز بین است و در مسایل پیچیده جهان امروز ژرف بینی می‌کند، متفکر است و اندیشه‌های نیک را بر می‌گزیند، جهان بین است و خود را در محیطی محدود محصور نمی‌سازد. به طبیعت مهر می‌ورزد و در رمز و رازهایش تعمق می‌کند، اهل عمل و تحرک است، سنت‌های پویا را دوست دارد و سرانجام این که «به زبان فوق‌العاده عجیب فارسی تا سر حد عشق علاقه‌مند» است. گذشته از این نکته‌های کلی که شواهدش را به آسانی می‌توان در سروده‌ها و گفته‌های شاملو یافت، به طور خاص می‌توان ویژگی‌های اصلی انسان مورد پسند او را در چند مورد خلاصه کرد و برای هر یک نمونه‌ای آورد. نخست این که او انسان را سرچشمه همه آن صفاتی می‌داند که می‌توان به یک دریا نسبت داد، یعنی پاکی، صفا، بی‌کرانگی، جوش و خروش، بی‌قراری، ژرفایی و طراوت در شعری با عنوان «سرچشمه» از مجموعه «هوای تازه» می‌گوید:

شب گرداگردم حصار کشیده است/ و من به تو نگاه می‌کنم/ از پنجره‌های دلم به ستاره هایت نگاه می‌کنم/ چرا که هر ستاره آفتابی است/ من آفتاب را باور دارم/ من دریا را باور دارم و چشم‌های تو سرچشمه دریاهاست/ انسان سرچشمه دریاهاست.

او طالب انسانی است که مدام در پی کشف حقایق تازه باشد:

«در خود به جست و جویی پی‌گیر/ همت نهاده‌ام/ در خود به کاوشم/ در خود ستمگرانه/ من چاه می‌کنم/ من نقب می‌زنم/ من حفر می‌کنم»

در شعری دیگر با عنوان «خطابه‌ی آسان در امید» می‌گوید:

در رنج جست و جو/ ایستاده‌ی ابدی باش

در این شعر شاملو تصویری از انسان مورد پسند خود ارائه می‌دهد که خواننده را به یاد اصطلاح معروف «خلیفه الله علی الارض» می‌اندازد:

زیستن / و ولایت والای انسان بر خاک را / نماز بردن
شاملو طالب انسان نقش آفرین و تأثیرگذار است. انسانی که فاصله تولد تا مرگش در کویر بی حاصل طی نشود، بلکه وجودی سازنده و بارور داشته باشد، از این روست که در ادامه شعر یاد شده می‌گوید:

زیستن / و معجزه کردن / ورنه / میلاد تو جز خاطره‌ی دردی بیهوده چیست: / هم از آن دست که مرگت / هم از آن دست که عبور قطار عقیم استران تو / از فاصله‌ی کویری میلاد و مرگت / معجزه کن، معجزه کن / که معجزه، تنها / دست کار توست / / تو / یا من، / آدمی / انسانی / هر که خواهد گو باش / تنها / آگاه از دست کار عظیم نگاه خویش / تا جهان / از این دست / بی‌رنگ و غم‌انگیز نماند / تا جهان / از این دست / پلشت و نفرت خیز نماند. (مجموعه آثار، ۸۳۰-۸۳۲)

شاملو انسان را به عنوان زیباترین مخلوقات می‌ستاید و جمالش را کمال زیبایی می‌داند. این اندیشه مبنایی دینی و عرفانی دارد. خداوند زیبایی مطلق است و انسان و طبیعت، جلوه‌گاه این جمال هستند. بنابراین ستایش زیبایی‌های آفریده او در واقع نوعی نیایش است. در شعر «نمی‌توانم زیبا نباشم» از دفتر «مدایح بی‌صلا» این معنا به ذهن القا می‌شود: «نمی‌توانم زیبا نباشم / عشوه‌ای نباشم در تجلی جاودانه / چنان زیبایم من / که گذرگاهم را بهاری تا به خویش آذین می‌کند / / چنان زیبایم من / که الله اکبر / وصفی ست ناگزیر / که از من می‌کنی»

و اینجاست که ذهن هر خواننده‌ای متوجه آیه «تبارک الله احسن الخالقین» می‌شود. (سوره مؤمنون، آیه ۱۴) و آن را متناسب‌ترین جمله مکمل این سروده می‌یابد. آنگاه شاملو زیبایی انسان را در میان جلوه‌های کائنات چنان می‌بیند که می‌گوید:

«جهان اگر زیباست / مجیز حضور مرا می‌گوید» (مجموعه آثار، ص ۸۶۹-۸۷۰) این اندیشه که جمال و کمال عالم از انسان است سابقه‌ای کهن دارد. در شعری با عنوان «خفتگان» اشارتی دارد به این که خدا انسان را به شکل خود آفریده (همان، ۸۷۰)

شاملو وقتی از ارزش‌های انسانی سخن می‌گوید او را به حفظ این ارزش‌ها تحریض می‌کند، زیرا معتقد است که جهان از وجود او اعتبار می‌یابد.

این مضمون در شعر «نه عادلانه، نه زیبا بود» بدین گونه مطرح می‌شود: «نه عادلانه نه زیبا بود / جهان / پیش از آن که ما به صحنه برآیم / به عدل دست نیافته اندیشیدیم / و زیبایی / در وجود آمد». (همان)

آنچه شاملو در باب تأثیرپذیری جهان از وجود انسان به لحاظ زیباترشدن و کمال یافتن به اشارت بیان داشته از مضامین برجسته آثار اقبال لاهوری است. او در بیتی ارتباط میان انسان و جهان را بدین‌گونه بیان می‌دارد:

گرچه همچون غنچه دل گیریم ما گلستان می‌برد اگر می‌ریم ما
(رموز بی خودی، بیت ۴۴۲)

و نیز در بیت:

جهان غیر از تجلی‌های ما نیست که بی‌ما جلوه نور و صدا نیست
(گلشن راز جدید: ۸۹)

یکی از صفات برجسته انسان دلخواه شاملو «پرهیزگاری» است که او در چند مورد اشارت مستقیم یا غیرمستقیم بدان دارد. نمونه بارز این دعوی در مقدمه‌ای است که بر هفت گنبد نظامی نوشته و داستان گنبد سپید آن را فقط به این دلیل که پرهیزگاری انسان را مورد ستایش قرار می‌دهد، از دیگر داستان‌های این منظومه برتر دانسته است. او پس از وصف قدرت سخندانی سراینده هفت پیکر می‌نویسد: «در میان افسانه‌های هفتگانه این اثر، افسانه گنبد سپید از دیگر افسانه‌ها شیواتر به نظم درآمده است. لیکن از نظر مضمون، یکی از تابناکترین و پاک‌ترین و انسانی‌ترین

داستان‌های منظوم فارسی را در هفت پیکر می‌توان سراغ گرفت و آن داستان «بشر پرهیزکار» است. زیبایی داستان به حدی است که افسانه‌های دیگر در برابر آن جلوه‌ای ندارد.

بسیاری از منتقدان، شاملو را اومانیزست خوانده‌اند. شاید به این علت که بیش از هر چیزی مقام انسان را ارج می‌نهد. شاملو را نمی‌توان یک اومانیزست صرف نامید. او انسان را آزاد می‌خواهد، فارغ از هر رنگ و نژاد و مذهب.

غیبت انسان در نگاه شاملو برابر ویرانی است:

«که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی است / که حضور انسان / آبادانی است» (شاملو، ۱۳۷۲: ۶۴) انسانی که شاملو به تصویر می‌کشد، انسانی ایده‌آل است ولی واقعی. انسانی که خود آفریده است با تمام خصائل انسانی: «جاده آن سوی پل»

«انسانی در قلمرو شگفت زده‌ی نگاه من / در قلمرو و شگفت زده دستان پرستنده‌ام / انسانی با همه ابعادش / فارغ از نزدیکی بعد / که دستخوش زوایای نگاه نمی‌شود / که بیننده را / از سلامت نگاه خویش / در گمان می‌افکند / چرا که دوری و نزدیکی را / در عظمت او / تأثیر نیست / و نگاه‌ها / در آستان رؤیت او قانونی ازلی و ابدی را / بر خاک می‌ریزند». (شاملو، ۱۳۷۲: ۸۷)

عصر انسان در منظر شاملو عصر پایان خدایان است.

«خدایان از میان برخاسته بودند و دیگر نام انسان بود / دست مایه‌ی افسونی که زیباترین پهلوانان را / بر عریان کردن خون خویش / انگیزه بود» (شاملو، ۱۳۷۲: ۳۱)

پایان خدایان، آغاز انسان است و بدین اعتبار انسان مقامی خدایی می‌یابد.

« و انسان که کهنه رند خدایی است بی‌گمان» (همان: ۴۱)

در شعر شاملو از انسان گفتن، همان گفتن از انسانیت است و هرگاه از آدمی استفاده می‌کند، مراد همان مردم به معنای عام آن می‌باشد.

انسان، در ذهن و زبان شاملو، شاید از معدود کسانی است که به مدینه فاضله‌ی فیلسوفان راه دارد. شاملو در سروده «ابراهیم در آتش» به آفریدن مردی دست می‌زند که به دنبال کامل شدن است. سبز خواستن خاک و شایسته بودن به بالاترین عشق.

«صدایی بودم من / شکلی میان اشکال / و معنایی یافتم» (شاملو، ۱۳۷۱: ۳۴)

این نگاه افلاطونی است و یادآور مثل افلاطونی، من بودم و شدم نیز همان معنا را دارد و رسیدن به مقامی که آسمان بر او نماز برد.

انسانی که شاملو از آن سخن می‌گوید از تقدیر محتوم می‌گریزد و نواله ناگزیر را گردن کج نمی‌کند و این گونه است که در ذهن خویش خدایی دگرگونه می‌آفریند. هرچند سرنوشت این انسان را بتی رقم بزند که دیگران می‌پرستندش.

شاملو دنبال یقین گمشده‌ای است که همچون ماهی لغزنده است و این یقین گمشده را در آینه جستجو می‌کند چرا که آینه جز انعکاس خود وی چیز دیگری نیست و این یک پارادوکس قوی است.

شاملو در حقیقت یقین گمشده را در خود جستجو می‌کند و نه در جای دیگر. یقینی که لحظه‌ای جلوه‌گری می‌کند و باز در آینه گم می‌شود، یقینی که به مدد عشق به آن دست می‌یابد.

«من بانگ برکشیدم از آستان یأس / آه ای یقین یافته بازت نمی‌نهم!» (شاملو، ۱۳۷۱: ۵۰)

با نگاهی گذرا به سروده‌های شاملو به آسانی می‌توان دریافت که ذهن او گرایش بسیار به مصطلحات دینی، ما بعد الطبیعی و مفاهیم مجرد دارد و ریشه این گرایش را باید در مطالعاتی دانست که زمینه‌ساز ذهن او بوده‌اند. او کتاب‌های دینی و متون مقدس بویژه تورات را مکرر مطالعه نموده (مجموعه آثار، ص ۱۴۵) و آن گونه که خود می‌گوید «من از کشف الاسرار و قصص الانبیا خیلی بیشتر از آن شعر آموخته‌ام که از صف دراز شاعران متقدم. و نیز

اظهار می‌دارد که آثاری نظیر اسرار التوحید، عجایب البلدان، تذکره الاولیا و تفسیر عتیق ابوبکر نیشابوری و تاریخ بیهقی را با علاقه می‌خوانده است. از مجموع آنچه گفته آمد، باید پذیرفت که شاملو مردی خدا اندیش بوده و در سروده‌های وی از خالق هستی و مفاهیم وابسته به آن از سر یقین یاد می‌شود. او کلمه خدا را در مفاهیم مختلف به کار می‌گیرد. به عقیده وی جهان دارای آفریننده‌ای است که همانند هر خالق به مخلوق خویش مهر می‌ورزد و «جبرکار و خوف انگیز نیست» (مجموعه آثار؛ ۳۰۳)

از این روست که گاه واژه «خدا» را معادل محبت، صفای باطن و راستی و درستی به کار می‌برد و آن را در برابر شیطان قرار می‌دهد که فاقد این صفات است و شیطان در نگاه او دارای همان مشخصات و کیفیاتی است که دین باوران تصور می‌کنند. در شعری به نام «در این بن بست» که در تابستان ۵۸ سروده می‌گوید:

«بلیس پیروز هست / سور عزای ما را بر سفره نشسته است / خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد». (مجموعه آثار، ۸۲۵)

«آنک در کوتاه بی کوبه در برابر و / آنک اشاره دربان منتظر / دالان تنگی را که در نوشته‌ام / به وداع / فراپشت می - نگرم / فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه بود / اما یگانه بود و هیچ کم نداشت / به جان منت پذیرم و حق گزارم (چنین گفت بامداد خسته) (همان: ۱۹-۱۷)

این پاره شعر، بی‌گمان کلیدی‌ترین پاره شعر «در آستانه» است. شاملو از سفری صحبت می‌کند که یگانه است، سفری که همین یگانه بودنش تحمل سختی جان کاهش را آسان می‌سازد. کوشش برای رسیدن به فردیت و یگانه شدن (نه یگانگی عرفانی) اگر نه ذات فلسفه اگزیستانسیالیسم، اما خصیصه بنیادین و نتیجه تعالیم این فلسفه است (احمدی، ۱۳۸۲: ۳۲۴)

در آخر باید به مصراع ترجیح وار این شعر اشاره کرد، یعنی «چنین گفت بامداد شاعر یا بامداد خسته» که بی - تردید باید اقتباسی از عنوان کتاب معروف نیچه، چنین گفت: زرتشت، باشد و این نیز شاهد دیگری است برای اینکه شاملو در سرودن این شعر به این کتاب و اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی توجه داشته است.

جدای از اندیشه‌های سارتر، کتاب اسطوره سیزیف آلبرکامو و اسطوره زیبایی او نیز مورد توجه شاملو بود» (امن خانی، ۱۳۹۱: ۲۲)

«شاملو به گواهی دوستانش و درست مانند سیزیف کامو سرشار از شور زندگی بود» (مجبایی، ۱۳۸۰: ۱۰) پس چندان دور از منطق نیست اگر بازتاب این اسطوره را در قالبی نو در شعر او ببینیم، شعر رود در مجموعه ققنوس در باران جایی است که می‌توان این اسطوره را در هیأتی تازه و نو دید.

رود رود

«خویشتن را به بستر تقدیر سپردن / و با هر سنگریزه رازی به نارضائی گفتن / زمزمه رود چه شیرین است / از تیزه غرور خویش فرود آمدن / و از دل پاکی‌های سرافراز انزوا به زیر افتادن / با فریادی از وحشت هر سقوط / عرش آبشاران چه شکوهمند است / و همچنان در شب شیار فرونشستن / و با هر خرسنگ به جدال. / چه حماسه‌ای است رود، چه حماسه‌ای است رود» (شاملو، ۱۳۷۲: ۲-۳۱)

نتیجه گیری

هستی شناسی موضوع اصلی فلسفه است و نخستین بحث مورد علاقه فلاسفه بحث درباره هستی شناسی یا معرفت شناسی است.

هستی شناسی شعر شاملو مقامی بس رفیع در شاملو شناسی دارد و شعر شاملو یا نظریه سیاسی و اجتماعی شعر شاملو منبعث از نگاه شاعر به انسان، جهان و خداست.

گرچه شاملو شاعری زمینی است اما غالب موضوعات و مضامین آثارش در قالب مصطلحات مابعدالطبیعی و مفاهیم مرتبط با عالم معناست.

با توجه به کثرت مضامین فلسفی در شعر شاملو، موضوع خدا، جهان هستی بویژه انسان در شعر شاملو مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید که خدا در شعر شاملو اهمیت بسیار دارد و شاعر هر چیز متعالی و بلند مرتبه را با خدا یکی می داند و انسان در نگاه شاملو کسی است که از جانب خدا پا به عرصه هستی نهاد اما سرنوشتش به دست خود اوست و او شگفت انگیزترین موجودات است که دارای قدرت عقلانی است. یکی دیگر از نکته های قابل تامل در شعر شاملو توجهی است که شاعر به ارزشهای انسانی نشان می دهد که نمونه های آن در آموزه های دینی-عرفانی و اخلاقی بسیار است. شاملو معتقد است جهان از وجود انسان اعتبار می یابد و تاثیر پذیری جهان از وجود انسان. در شعر شاملو از انسان گفتن، همان گفتن از انسانیت است.

فهرست منابع

-قرآن

-احمدی، بابک (۱۳۸۲)، هایدگر و پرسش بنیادین، تهران، مرکز.

-اقبال لاهوری، محمد (۱۳۷۶) رموز بیخودی.

_____، _____ (۱۳۷۴) گلشن راز جدید.

-شاملو، احمد (۱۳۵۶) آیدا: درخت و خنجر و خاطره، تهران، مروارید.

(۱۳۷۱)، ابراهیم در آتش، چاپ ششم، تهران، نگاه، زمانه.

_____، _____ (۱۳۷۱)، باغ آینه، چاپ هفتم، تهران، مروارید.

_____، _____ (۱۳۷۲) دشنه در دیس، چ سوم، تهران، مروارید.

_____، _____ (۱۳۷۲) ققنوس در باران، تهران، نگاه، زمانه.

_____، _____ (۱۳۷۲) مرثیه های خاک، شکفتن در مه، تهران، نگاه.

_____، _____ (۱۳۸۵) هوای تازه، تهران، نگاه.

_____، _____ (۱۳۸۷) آیدا در آینه، چ پنجم، تهران، نگاه، زمانه.

_____، _____ (۱۳۸۳) مجموعه آثار، دفتر یکم، شعرها، چ پنجم، تهران، انتشارات نگاه.

-مجبایی، جواد (۱۳۸۰)، آینه بامداد، تهران، فصل سبز.

-مجبایی، جواد (۱۳۷۷)، شناخت نامه پژوهشهای شعر معاصر فارسی، دوم، تهران، نشر قطره.





دانشگاه یاسوج



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

همایش ملی پژوهشهای شعر معاصر فارسی

www.anjomanfarsi.ir